

رهیافتی بر محکم و متشابه از نگاه علامه طباطبایی (ره) و آیت الله جوادی آملی یگانه قره‌باغی^۱

چکیده

خداوند در آیه هفتم سوره آل عمران، آیات قرآن را به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌کند و محکّمات را اُمّ الکتاب می‌خواند. متشابهات را نیز آیاتی معرفی می‌نماید که به سبب تشابه، دستاویزی برای اهل زیغ و انحراف هستند. اما اینکه تأویل متشابهات منحصر در خدا است یا راسخان در علم هم از آگاه هستند؟ مورد اختلاف قرآن پژوهان است. علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی نیز به عنوان مفسران و اندیشمندان شیعی، این موضوع را در آثار تفسیری و علوم قرآنی خویش بررسی کرده‌اند. علّت گزینش مبحث «رهیافتی بر محکم و متشابه از نگاه علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی» از آن‌جا نشأت می‌گیرد که آیت‌الله جوادی از شاگردان برجسته علامه بوده و تفسیر تسنیم را «المیزان فارسی» می‌خواند. از این رو، ممکن است چنین تفکری در ذهن افراد به وجود آید که ایشان دیدگاه‌هایی را که در تسنیم درج نموده، همان دیدگاه‌های استاد خویش در المیزان است. این مقاله، به شیوه توصیفی - تحلیلی، آراء علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی را در حوزه محکّمات و متشابهات قرآن بررسی نموده است. از این رهیافت، نتایجی حاصل آمد که علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی در خصوص معنای تأویل و محکم و متشابه، چیستی «اُمّ الکتاب» و چرایی تعبیر به «اُم»، نسبی بودن احکام و تشابه آیات دیدگاه‌های نزدیک به هم اتخاذ کرده‌اند و فقط در شیوه تبیین مطالب تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. اما درباره «واو» موجود در عبارت «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» تأکید علامه بر استیناف بودن است و علم به تأویل آیات را مختصّ خداوند می‌داند؛ ولی آیت‌الله جوادی، عاطفه بودن «واو» را می‌پذیرد که در نتیجه، علاوه بر خداوند، پیامبر(ص) و اهل‌بیت(ع) نیز عالم به تأویل هستند.

واژگان کلیدی: تأویل، محکم، متشابه، علامه طباطبایی، آیت‌الله جوادی آملی.

مقدمه

«محکم» و «متشابه» یکی از بحث‌انگیزترین مباحث علوم قرآنی است. در آیه هفتم سوره آل عمران، آیات نازل شده قرآن به دو بخش تقسیم شده است و به صراحت اعلام شده که در کنار آیات محکم که اساس قرآن کریم و اُمّ الکتاب هستند، آیات متشابه نیز وجود دارند و خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ؛ او

^۱. طلبه سطح ۴، رشته تفسیر- علوم و معارف قرآن، جامعه الزهرا (س)، قم. ۰۹۱۹۸۸۲۳۲ - Yeganeh.q72@gmail.com

کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است که اساس این کتاب است؛ (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به این‌ها، برطرف می‌گردد) و قسمتی از آن، متشابه است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آن‌ها آشکار می‌گردد.] اما آن‌ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آن‌ها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آن‌ها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند)».

مفسران درباره مقصود از محکمت و متشابهات در این آیه و نسبت آن دو با یکدیگر، دیدگاه‌های متفاوتی بیان داشته‌اند. در این آیه، آیات متشابه با این وصف معرفی شده‌اند که می‌توانند دستاویز اهل زیغ و انحراف قرار گیرند و آن‌ها با هدف فتنه‌انگیزی میان مردم، از این دسته آیات در راستای اهداف انحرافی خود، سوء استفاده نمایند.

در بخش دیگری از این آیه، دانش تأویل آیات متشابه را در انحصار خداوند قرار داده و پس از آن، جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» آمده است. این جمله از آیه در عین حالی که در مقام وصف راسخان در علم و امتیاز آن‌ها و نیز قرار دادن آنان در مقابل اهل زیغ است، مورد بحث جدی قرار گرفته که آیا معطوف به جمله ماقبل شده و در نتیجه، راسخان در علم نیز از تأویل آیات متشابه آگاه هستند، یا این که جمله مستأنفه به شمار می‌آید که در این صورت، علم به تأویل متشابهات، در انحصار خداوند خواهد بود و جز او هیچ کس حتی راسخان در علم هم به تأویل آیات متشابه قرآن کریم آگاهی نخواهند داشت. (اسعدی و طیب حسینی، ۱۳۹۰، ص ۷-۸)

از آنجایی که موضوع محکم و متشابه از ابتدا مورد توجه قرآن پژوهان بوده، لذا پژوهش‌هایی در این زمینه به رشته تحریر در آمده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به «مطالعه تطبیقی آیه هفتم سوره آل عمران از دیدگاه آیات - علامه طباطبایی، جوادی آملی و ملکی میانجی» نگاشته آقای محمد امین تفضلی (۱۳۹۴) و نیز پایان نامه خانم محبوبه عابدی با موضوع «پژوهشی در محکم و متشابه قرآن با نگاهی تطبیقی به دیدگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی» (۱۳۹۲) اشاره نمود. لازم به ذکر است که در میان تحقیقات، پژوهشی با عنوان «رهیافتی بر محکم و متشابه از نگاه علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی» مشاهده نشد.

در مقاله حاضر، ابتدا به معنانشناسی واژگان تأویل، محکم و متشابه پرداخته خواهد شد و سپس درباره مهم‌ترین مسائل این حوزه از نگاه علامه و آیت الله جوادی همچون چیستی «أمّ الكتاب» و چرایی تعبیر به

«أم»، نسبی بودن یا مطلق بودن محکم و متشابه، عاطفه یا استیناف بودن «واو» در عبارت «وَ الراسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» بحث می‌شود تا نحوه تبیین و بررسی هر یک از این دو مفسر و نقاط اشتراک و افتراق دیدگاهشان نمایان شود.

معناشناسی تأویل، محکم و متشابه

از واژه‌های مرتبط با مبحث، واژه تأویل، محکم و متشابه است که در ذیل، از جهت لغوی و اصطلاحی واریسی خواهند شد.

تأویل در لغت

«تأویل» از «أول» گرفته شده، به معنای بازگشت به اصل است. «مَوَّلٌ» نیز از همین ماده، مکانی است که به آن رجوع می‌شود. تأویل، بازگشت دادن چیزی است به آن هدفی که اراده شده است و این، دو قسم دارد: تأویل علمی و تأویل فعلی. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۹۹) همچنین در جای دیگر، ذیل ماده «أول» آورده‌اند که تأویل، واقع و خارج یک عمل و یک خبر است که گاهی به صورت علّت غائی و گاهی به صورت وقوع خارجی متجلی شده، به عمل و خبر برمی‌گردد. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۴۱) لذا به عاقبت و سرانجام کلام نیز، تأویل کلام می‌گویند. (ابن زکریا، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۶۲) بنابراین، از آنچه لغت‌شناسان بیان نموده‌اند استفاده می‌شود که بازگشت به حقیقت و مکان اصلی هر چیزی، اعم از علم و عمل، تأویل آن چیز است.

تأویل در اصطلاح

این واژه هفده بار در قرآن کریم تکرار شده است. اگرچه در معنای اصطلاحی تأویل در قرآن، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد و قریب به بیست معنا برای آن ذکر گردیده است؛ ولی در این جا فقط به چهار نظریه مهم و شایع آن اشاره می‌شود:

دیدگاه اول: تأویل، مرادف با تفسیر و به معنای بیان آیات قرآن است. معمولاً دانشمندان و مفسران قدیم، این دیدگاه را اتخاذ نموده‌اند؛ از جمله طرفداران این نظریه، فخر رازی، (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۱۴۵) قرطبی (ر.ک: قرطبی، ۱۳۶۴ق، ج ۴، ص ۱۵) و صاحب تاج العروس (حسینی واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۳۲) هستند. مطابق این دیدگاه، همه آیات قرآن می‌توانند تأویل داشته باشند؛ زیرا تمام آیات، قابلیت تفسیر و تبیین را دارند. (علوی مهر، ۱۳۸۹، ص ۳۳)

دیدگاه دوم: این گروه بر این باورند که تأویل از جنس معانی الفاظ نیست؛ بلکه همان اعیان خارجی محسوس و قابل مشاهده است که الفاظ گوینده به آن تکیه دارد. (معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۹) از طرفداران این نظریه می‌توان ابن تیمیه، شیخ محمد عبده و رشید رضا (ر.ک: رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۷۴) را نام برد. (علوی مهر، ۱۳۸۹، ص ۳۴)

دیدگاه سوم: گروه سوم بر این اعتقادند که منظور از تأویل، معنایی است که مخالف با ظاهر لفظ باشد. به عبارت دیگر، تأویل «بطن قرآن» است؛ (معرفت، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۵) بدین معنا که برداشت از ظاهر قرآن، «تفسیر» و فهم باطن قرآن، «تأویل» آن است. (علوی مهر، همان، ص ۳۶) «بطن» (معنای ثانوی و پوشیده‌ای است که از ظاهر آیه به دست نمی‌آید) در مقابل «ظهر» (معنای اولیه‌ای که ظاهر آیه بر حسب وضع و کاربرد، آن معنا را می‌فهماند) قرار دارد. این معنا در قرآن نیامده ولی در کلام پیشینیان به کار رفته است. (معرفت، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۵) دلیل عمده این گروه، روایاتی است که در این زمینه وارد شده است.

برای نمونه، وقتی از امام باقر (ع) سؤال کردند، معنای روایت پیامبر اسلام (ص) که فرموده‌اند: «ما فی القرآن آیهٌ إلّا و لها ظَهْرٌ و بطنٌ؛ در قرآن هیچ آیه‌ای نیست، مگر این که ظاهری و باطنی دارد.» چیست؟ حضرت (ع) فرمودند: «ظَهْرُهُ تنزیلُهُ و بَطْنُهُ تأویلُهُ، منه ما مَضَى و منه ما لَمْ یکن بعد، یَجْری کما یَجْری الشمسُ و القمرُ؛ ظهر قرآن یعنی تنزیل آن و بطن قرآن یعنی تأویل آن. برخی از مصادیق تأویل آیات قرآن در گذشته روی داده و برخی هنوز رخ ننموده است. قرآن و آیات آن همانند خورشید و ماه هستند که همواره در حرکت و پویایی‌اند.» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱) این روایت، بطن قرآن را «تأویل» آن نامیده است.

این دیدگاه در بین صاحب نظران جدید، معروف و مشهور شد تا جایی که یک حقیقت ثانویه گشت. البته روشن است که حمل یک آیه بر خلاف ظاهر آن، نیاز به دلیل خارجی دارد. (علوی مهر، همان، ص ۳۶) از طرفداران این نظریه می‌توان ابوطالب تغلبی (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۴۲۷) و از میان معاصران، آیت الله معرفت (ره) (ر.ک: معرفت، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۶) را نام برد.

دیدگاه چهارم: از طرح کنندگان این نظریه، علامه طباطبایی (ره) است که می‌فرماید: «معنای تأویل در قرآن عبارت است از: حقیقت واقعی که بیانات قرآنی به آن استناد داده می‌شود؛ اعم از احکام، مواعظ و حکمت‌ها. چنین حقیقتی در باطن تمامی آیات قرآن، خواه محکم و یا متشابه یافت می‌شود و از قبیل مفاهیمی که الفاظ بر آن‌ها دلالت می‌کند، نیست؛ بلکه از امور عینی متعالی است که در قالب الفاظ نمی‌گنجد و علت این که خدای سبحان آن را در قید الفاظ افکنده، این است که تا اندازه‌ای آن را به ذهن بشر نزدیک کند. پس الفاظ، جنبه مثال دارند که برای تقریب به ذهن آورده می‌شوند و متناسب با فهم شنونده بیان می‌گردند.» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۷۵ و ج ۱۸، ص ۸) همچنین به نظر می‌آید، با توجه به معنای لغوی تأویل است که علامه، تأویل قرآن را به معنای مأخذی دانسته که معارف قرآن از آن‌جا نشأت می‌گیرند. (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۲۴)

آیت الله جوادی نیز تأویل را به معنای حقیقتی می‌داند که در خواب یا بیداری در قالب صورتی در می‌آید و آن حقیقت، همان تأویل و آن صورت، دارای تأویل است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱۳، ص ۱۷۱) به علاوه این که ایشان معتقد است که تأویل در قرآن کریم هم به تعبیر که از مقوله الفاظ و مفاهیم ذهنی است، اطلاق شده

و هم برای عین خارجی که متن تحقق و واقعیت است، استفاده شده است. بر این اساس، وقتی گفته می‌شود، همه قرآن تأویل دارد، این تأویل ممکن است هم یک سلسله معانی ذهنی باشد که مفاهیم قرآن به آن‌ها برمی‌گردد و هم وجودی، عینی و خارجی که قرآن کریم در قیامت در آن حقیقت ظهور می‌کند. این دو معنای تأویل، قابل جمع هستند و یکدیگر را نفی نمی‌کنند. پس، تأویل که از «أول» و رجوع است، می‌تواند به معنای ارجاع مفهومی به مفهوم دیگر و هم به معنای ارجاع مفهوم بر عین خارجی و نیز ارجاع مثال به ممثّل باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۲۵)

بنابر آنچه در تعریف علامه و آیت الله جوادی به دست می‌آید، می‌توان گفت که ایشان در خصوص این‌که تأویل را از سنخ اعیان خارجی می‌دانند، دیدگاه مشترکی دارند. همچنین، روشن شد که دو مصطلح محکم و متشابه نیز برگرفته از قرآن کریم است که از یک سو، در آیاتی از قرآن کریم به صورت جداگانه و با هم به کار رفته‌اند و از سوی دیگر، به عنوان اصطلاحی علوم قرآنی و تفسیری، در چندین دانش از جمله علوم قرآن، تفسیر، اصول فقه و... کاربردی شایع دارند. (اسعدی و طیب حسینی، ۱۳۹۰، ص ۲۳)

معنای لغوی محکم و متشابه

معنای لغوی دو واژه «محکم» و «متشابه» به این ترتیب است:

واژه محکم

در مورد واژه «محکم»، در کتاب‌های لغت این چنین آورده‌اند که: أَحْكَمُ فلانٌ عني كذا، أي مَنَعَهُ؛ فلانی آن را از من باز داشت و همچنین آمده است که: استَحْكَمُ الأمرُ أي وثق؛ آن امر محکم و استوار شد. (فراهیدی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۶۶ - ۶۷؛ ابن درید، ۱۹۸۷م، ج ۱، ص ۵۶۴)

در این بیان، «إحكام» به معنای منع و بازداشتن شمرده شده و امر مستحکم نیز به معنای امر استوار، دانسته شده است. در واقع «محکم» (در حالت اسم مفعول باب افعال) به معنای چیزی است که از تصرف، دخالت و نفوذ غیر، محفوظ مانده و راه این تصرف مسدود شده است؛ از این رو، خللی در آن راه نیافته و به حالت اصیل خود استوار و مستحکم باقی مانده است. (اسعدی و طیب حسینی، ۱۳۹۰، ص ۲۴)

همچنین در ادامه به این مطلب تصریح شده که كلُّ شَيْءٍ مَنَعْتَهُ مِنَ الْفَسَادِ فَقَدْ حَكَمْتَهُ وَ حَكَمْتَهُ وَ أَحْكَمْتَهُ؛ برای سه فعل حَكَمَ، حَكَّم و أَحْكَم یک معنا در نظر گرفته شده و آن باز داشتن شیئی از فساد و تباه شدن و تغییر حالت است. گویا این واژه در اصل از «حَكَمَة» گرفته شده و حَكَمَة آن بخش از لگام است که بر صورت حیوان قرار می‌گیرد تا او را از چموشی بازدارد؛ از این رو، به اسبی که افسار و لگام آن مجهّز به حَكَمَة باشد، «فرس» محکومة یا «فرس مُحَكَمَة» می‌گویند. (فراهیدی، همان، ج ۳، ص ۶۷)

تنها مختصّ متشابه باشد و آیات محکم تأویل نداشته باشند؛ زیرا ممکن است که ضمیر «تأویله» به کلمه «کتاب» برگردانده شود، همان گونه که ضمیر در جمله «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» به همه کتاب برمی گردد.

وی با توجه به قرینه سیاق، با دلایلی که ذکر خواهد شد، ثابت می کند که جمله مورد بحث، مفید حصر می باشد. این دلایل عبارتند از:

أ. آیه می فرماید: تأویل کتاب را به جز خدا کسی نمی داند. ظاهر این حصر، این است که علم به تأویل، تنها نزد خدا است و جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» عطف به آن نیست تا معنای آن چنین شود که «تأویلش را فقط خدا و راسخان در علم می دانند»؛ بلکه جمله ای جدید و در حقیقت، فراز دوم جمله «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» است و معنای دو جمله این است که مردم نسبت به کتاب خدا به دو گروه تقسیم می شوند؛ گروهی از آن ها که بیمار دل هستند، آیات متشابه آن را دنبال می کنند و گروه دیگر، وقتی به آیات متشابه برمی خورند می گویند: ما به همه قرآن ایمان داریم، چون همه اش از ناحیه ی پروردگار ما آمده است. این گونه اختلاف کردن مردم به خاطر اختلاف قلوب ایشان است؛ زیرا دسته اول، دل هایشان مبتلا به انحراف است و دسته دوم، علم در قلب آنان رسوخ نموده است.

ب. اگر «واو»، عاطفه باشد و مقصود این باشد که تنها خدا و راسخان در علم، تأویل کتاب را می دانند، در این صورت یکی از راسخان در علم رسول خدا (ص) محسوب می شود، چون آن حضرت همه این طایفه است و چگونه ممکن است قرآن کریم بر قلب مبارکشان نازل شود و ایشان آیات متشابهش را نفهمد و بگوید: چه بفهمم و چه نفهمم به همه ایمان دارم، چون تمام آن از ناحیه خدا است. در صورتی که یکی از شیوه های قرآن این است که وقتی می خواهد امت اسلام و یا جماعتی را که رسول خدا (ص) هم در بین آن ها است توصیف کند، نخست به صورت خاص، آن حضرت را ذکر کرده، سپس سایر افراد را جداگانه بیان می کند تا شرافت و عظمت ایشان را رعایت کرده باشد. مانند این آیه که می فرماید: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ» (بقره: ۲۸۵) و آیه «ثُمَّ أُنزِلَ إِلَيْكَ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (توبه: ۲۶) و آیات دیگری از این قبیل که قبل از ذکر نام امت، نام رسول خدا (ص) را ذکر می کند. پس با این حال، اگر منظور از جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» این باشد که راسخان در علم به تأویل قرآن دانا هستند و با در نظر گرفتن این که رسول خدا (ص) به طور قطع یکی از آنان است، بهتر بود که بفرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّسُولُ فِي الْعِلْمِ» چون همان طور که گذشت، عادت قرآن بر این است که هر جا بخواهد مطلبی مشترک، میان امت و رسول خدا (ص) را ذکر کند، نام ایشان را جداگانه ذکر می کند، ولی در این جا این چنین نیست.

پس معلوم شد که رسول خدا (ص) جزء راسخان در علم - که بعضی از آیات را می فهمند و بعضی را نمی فهمند - نیست. در نتیجه، ظاهر آیه این می شود که علم به تأویل، منحصرأ از آن خدای تعالی است و این

انحصار، منافات با استثناء پیامبر (ص) ندارد، همچنان که آیاتی از قرآن علم غیب را منحصر در خدای تعالی می‌داند و در عین حال بعضی از رسولان را استثنا می‌کند. مانند آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۷). (طباطبایی، همان، ج ۳، ص ۲۷ - ۲۸)

آیت الله جوادی در خلال مباحث مربوط به محکم و متشابه، درباره دلیل نخست علامه، این نگاه را دارد که این دلیل سیاقی، نسبت به برخی ادله‌ی سیاقی دیگران راجح است. ولی ایشان با نکات ذیل، نقدهایی را بر دلیل دوم استاد خویش وارد کرده است، مبنی بر این‌که:

ا. «واو» چه ربطی باشد یا استینافی، قطعاً عبارت «وَالرَّاسِخُونَ» رسول خدا و مؤمنان را دربر می‌گیرد.
 ب. در همه موارد یاد شده باید نام مبارک پیامبر اکرم (ص) از نام سایر مؤمنان به طور جداگانه ذکر شود؛ ولی در آیه تطهیر که درباره خصوص پیامبر (ص) و عترت طاهره ایشان است، این جدایی وجود ندارد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب: ۳۳). در آیه مورد بحث نیز مراد از «وَالرَّاسِخُونَ» عموم مؤمنان نیست، بلکه ثابت خواهد شد که تنها عترت طاهره (ع) راسخ در علم و عالم به تأویل قرآن هستند.

البته در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء: ۵۹) با این‌که سخن از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) است، نام آن حضرت جدا ذکر شده است؛ چون می‌خواهد این مطلب را برساند که اطاعت، منحصر به خدا و پیامبر (ص) نیست؛ بلکه پس از پیامبر (ص) نیز کسانی هستند که اطاعت از آنان واجب است و اگر «أُولِيَ الْأَمْرِ» مطرح نمی‌شد، دستور آیه مزبور برای پس از ارتحال آن حضرت (ص) کافی نبود و چنان‌چه به طور عموم می‌فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَالمُؤْمِنِينَ» مراد به خوبی بیان نمی‌شد؛ از این‌رو، باید «أُولِيَ الْأَمْرِ» کنار «الرَّسُول» ذکر می‌شد. اما آن‌جا که انگیزه‌ای برای تفصیل نیست و وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) مقابل توده مؤمنان قرار ندارد، دلیلی هم برای ذکر جداگانه نام آن حضرت (ص) وجود ندارد.

گفتنی است که در پاسخ این اشکال که اگر «واو» استینافی باشد، با جمله «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» مطلب تمام می‌شود و طبق ظاهر حصر، فقط خدا به تأویل قرآن آگاه است، با این‌که عترت طاهره (ع) یقیناً تأویل قرآن را می‌دانند، علامه طباطبایی می‌فرماید که ظاهراً این حصر، اضافی است نه حقیقی. مانند «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (نمل: ۶۵) که علم غیب را در انحصار خدای سبحان می‌داند؛ ولی از نظر آیت الله جوادی آیاتی همچون «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا؛ دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد» (جن: ۲۶ - ۲۷) و «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ...؛ این‌ها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم» (هود: ۴۹) حصر آن را

می‌شکنند و این موارد می‌توانند مُقید یا حاکم بر آن اطلاق باشند و یا خاصّ آن عام به شمار آیند. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱۳، ص ۱۸۶-۱۸۷)

آیت الله جوادی آملی هم در این‌که «واو» عاطفه است یا استیناف، آراء مختلفی از امامیه و اهل سنت بیان کرده، به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازد و در نهایت، رأی مختار خود را تبیین می‌نماید. البته دیدگاه ایشان تا حدودی در ضمن نقدهایی که بر یکی از دلایل دوگانه علامه وارد ساخته بود، روشن شده است. اما در این‌جا به طور کاملاً واضح، دیدگاه ایشان بیان خواهد شد. بدین صورت که در نگاه ایشان، از بین دو وجه مذکور در مورد «واو»، عاطفه بودن آن را ترجیح می‌دهد؛ زیرا تناسب حکم و موضوع و مناسبت نزدیک بین مسندّالیه و مسند ایجاب می‌کند که اگر عنوان علما، راسخان در علم و نظایر آن مطرح شده است، مسند علمی به آن اسناد داده شود؛ نه کار غیر علمی مانند ایمان کورکورانه یا عامیانه. لذا رعایت تناسب مذکور، ایجاب می‌کند که راسخان در علم، معطوف بر «الله» و مسندّ الیه «یَعْلَم» باشد. خلاصه این‌که تعبیر «راسخون» بیان‌کننده مقام علمی است و با تعبیر «آمنّا» مناسبت ندارد. (جوادی آملی، همان، ج ۱۳، ص ۱۸۳-۱۸۴)

نتایج پژوهش

در پژوهش حاضر، پس از آن‌که معنای واژگانی نظیر واژه تأویل، محکم و متشابه از حیث لغوی و اصطلاحی روشن شد، آراء علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی نیز در این راستا واکاوی گردید. به طور کلی از مطالب ذکر شده در بخش‌های مختلف، مانند چیستی امّ الکتاب و دلیل افراد امّ، نسبی بودن یا نبودن احکام و تشابه و عاطفه یا استیناف بودن «واو» موجود در عبارت «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» می‌توان چنین گفت که عمدتاً ایشان در عرصه محکم و متشابه آراء مشابهی دارند و تنها شیوه بیان آن‌ها متفاوت است؛ اما از جمله نقاط افتراق ایشان در «واو» است که در جای خود تقریر گردید و وجه تمایز دیدگاه علامه با دیدگاه آیت الله جوادی به دست آمد. از خلال مطالبی که در توضیحات و نحوه استدلال این دو نوع نگاه متفاوت حاصل گشت، معلوم شد که تأکید علامه بر استیناف بودن «واو» است و در نهایت، علم به تأویل آیات، مختصّ خداوند است که ایشان با دلایلی نظر خویش را اثبات کرد؛ ولی آیت الله جوادی نوع مقابل دیدگاه علامه (عاطفه بودن «واو») را اتخاذ نموده که در نتیجه آن، علاوه بر ذات مقدّس پروردگار، پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نیز عالم به تأویل هستند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، مترجم: ناصر مکارم شیرازی.
۲. ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، اول، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۷م.
۳. ابن زکریا، احمد بن فارس، معجم مقایس اللغة، دوم، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۴. ابن عربی، محمد بن علی، رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، اول، مطبعة نصر، دمشق، ۱۴۱۰ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، سوم، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۶. اسعدی، محمد و طیب حسینی، سید محمود، پژوهشی در محکم و متشابه، اول، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۰.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، چهارم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، اول، دارالشامیة، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۹. رضا، محمد رشید، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، اول، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، پنجم، إسرائ، قم، ۱۳۸۴.
۱۱. _____، تفسیر موضوعی قرآن کریم (قرآن در قرآن)، دوم، إسرائ، قم، ۱۳۷۸.
۱۲. حسینی واسطی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۱۳. سیوطی، جلال الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، دوم، دار الکتب العربیة، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۱۴. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دوم، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دوم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲؛ طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر مجمع البیان، مترجم: حسین نوری همدانی و دیگران، اول، فراهانی، تهران، بی تا.
۱۶. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، سوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.

۱۷. علوی مهر، حسین، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، دوم، اسوه، قم، ۱۳۸۹.
۱۸. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر (تفسیر العیاشی)، اول، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۰.
۱۹. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، سوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، اول، مؤسسه دار الهجرة، قم، ۱۴۰۵ق.
۲۱. قرشی بنایی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱.
۲۲. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، اول، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴.
۲۳. معرفت، محمد هادی، تفسیر و مفسران، اول، مؤسسه فرهنگی انتشارات التمهید، قم، ۱۳۷۹.
۲۴. _____، التفسیر و المفسرون فی ثوبه الغشیب، اول، الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۸ق.